

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن خلاصه سلسله جلسات

نیاز ما به حکمت برای تشخیص مصداق

علیرضا پناهیان



پناه مکتبی

Panahian.net

توضیح:

این جزوه حاوی خلاصه متن سلسله جلسات «نیاز ما به حکمت برای تشخیص مصداق» می باشد که در فاطمیه سال ۹۷ و در هیئت تارالله قم برگزار شده و در ۴ جلسه ارائه شده است.

فهرست

-
- ۳ | جلسه اول | چرا برای دین داری حکمت لازم است؟
- ۱۴ | جلسه دوم | تأثیر دیگران بر زاویه دید و طرز نگاه ما
- ۲۶ | جلسه سوم | ابهام در دین و لزوم حکمت برای تشخیص مصداق
- ۳۷ | جلسه چهارم | راه رسیدن به حکمت و اهمیت آن در زمان ظهور

اجلسه اول |

چرا برای دین داری حکمت لازم است؟

.....

اگر یک عالم دین، حکمت نداشته باشد ممکن است سازِ مخالف
دین بزند!

«قدرت تشخیص مصداق» یکی از عناصر تحقق حکمت در فرد است
در مقام تشخیص مصداق چه عواملی مؤثرند؟

.....

علیرضا پناهیان، در اولین جلسه از مراسم ایام فاطمیه در هیئت
ثارالله قم، با اشاره به تأکید قرآن بر لزوم آموزش «حکمت» در کنار
آموزش کتاب، گفت: «طبق آیات قرآن، تعلیم کتاب کافی نیست
و پیامبر(ص) باید حکمت هم تعلیم بدهد. چون اگر فقط کتاب
خدا را به کسی یاد بدهید و او ظرفیت و شعور لازم را نداشته
باشد، از جای جای کتاب، مدام علیه دین استفاده می‌کند.» در
ادامه فرازهایی از این سخنرانی را می‌خوانید:

«قدرت تشخیص مصداق» یکی از عناصر تحقق حکمت در انسان است

در علم طبابت، یک اصطلاحی وجود دارد به نام «حدس بالینی». مقصود از این اصطلاح چیست؟ بعضی از اطباء در مقام تشخیص بیماری، در موقع معاینهٔ مریض، قبل از اینکه او را به آزمایشگاه بفرستند و تعیین کنند چه آزمایشی باید بدهد تا بیماری‌اش معلوم شود، حدس درستی می‌زنند و می‌گویند «احتمالاً دچار فلان بیماری است...» و بعد از آزمایش، معلوم می‌شود که حدس آن طبیب، درست بوده است.

یکی از معانی «حکمت» یا یکی از ارکان و عناصر تحقق حکمت در یک فرد، این است که فرد بدون مقدمات علمی، حدس و گمان مطابق با یقینی داشته باشد و مصادیق را دقیقاً مشخص کند؛ این برای هر علمی نیاز هست. بعضی افراد - در عرصه‌های مختلف - از حدس صائبی برخوردار هستند که ما گاهی از چنین چیزی تعبیر می‌کنیم به «حکمت» یا ممکن است از آن تعبیر کنیم به «قدرت تشخیص»

این روایت را شاید بتوان یکی از توضیح‌دهندگان حکمت تلقی کرد: امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: از گمانه‌زنی اهل تقوا مراقبت کنید که خدا حق را بر زبان آنها جاری می‌کند! «اتَّقُوا ظُلْمَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَجْرَى الْحَقِّ عَلَى السِّنْتِهِمْ» (غررالحکم/ ۲۵۰۸) اگر بگویید «به گمانم این آدم درستی نیست» این گمانه‌زنی او مطابق واقعیت است؛ مثل همان طبیبی که

دارای حدس بالینی است و حکمت تشخیص و معاینه را دارد و معمولاً حدسش درست در می آید.

آموزش قرآن بدون حکمت، چه آسیبی می تواند داشته باشد؟

خداوند در قرآن می فرماید: پیامبر (ص) هم کتاب یاد می دهد، هم حکمت! «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه ۲/۲) یعنی تعلیم کتاب خدا کافی نیست، پیامبر (ص) باید تعلیم حکمت هم بدهد. چرا؟ چون اگر فقط کتاب خدا را به کسی یاد بدهید ولی او شعور لازم را نداشته باشد، از جای جای کتاب، مدام علیه دین استفاده می کند. در مقام تشخیص مصداق اینکه «در چه زمانی چه وظیفه ای دارد؟ و اهمیت کدام وظیفه بیشتر است؟» مدام دچار اشتباه می شود، چنین کسی، دین خودش را خراب می کند و اگر عالم دینی باشد، دین مردم را هم خراب می کند. لذا خداوند-در این آیه- حکمت را به کتاب چسبانده است، تا فراموش نشود.

حکمت، ابعاد مختلفی دارد و معنای آن اعم از «تشخیص مصداق» است، اما یکی از معانی حکمت، ظنّ قوی یا ظنّ صائب است؛ به ویژه وقتی انسان در مقام تشخیص مصداق، گمانه زنی می کند. ما در این جلسات، نمی خواهیم به طور کامل درباره حکمت صحبت کنیم، بلکه می خواهیم درباره تشخیص مصداق-که بخشی از حکمت به آن تعلق می گیرد- صحبت کنیم.

تشخیص مصداق، نیاز به حکمت دارد

تشخیص مصداق، نیاز به حکمت دارد. ممکن است یک عالم

دینی، بتواند استنباط احکام شرعی را از منابعش انجام دهد ولی هنوز برخوردار از حکمت نباشد. لابد بخشی از حکمت برمی‌گردد به اینکه یک فقیه، بتواند مصداق را درست تشخیص بدهد. یک فقیهی در قم بود که قبل از انقلاب، مثلاً مبارز بود و اهل زندان و کتک خوردن هم بود، اما در دوران دفاع مقدس به شاگردهایش می‌گفت: «حالا نمی‌خواهد به جبهه بروید و خودتان را به کشتن بدهید! اگر هم مجبور شدید و رفتید، در یک گوشه و کناری باشید و زود برگردید!» این درحالی است که علی (ع) می‌فرماید: «إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ» (نهج البلاغه / خطبه ۲۷)

اگر کسی عالم دین باشد ولی حکمت نداشته باشد، این نگرانی درباره او هست که فریب علم خودش را بخورد و راحت، ساز مخالف بزند! قرآن درباره چنین افرادی می‌فرماید: «كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (جمعه / ۵)

گاهی قدرت تشخیص و بصیرت برخی از عوام، بیشتر از خواص است!

دانایی کفایت نمی‌کند؛ شاید کسی به کتاب خدا دانا باشد، اما حکمت نداشته باشد و نتواند تشخیص بدهد که «الآن از این همه تکالیف دینی، کدامش را باید انجام بدهد؟» چنین کسی به چه دردی خواهد خورد؟! اگر کسی عالم و دانا بود ولی حکمت نداشت، دانسته‌های خود را به هم می‌بافد طوری که بافته‌های او را نمی‌شود به راحتی باز کرد!

کافی است یک فردِ دانایی که حکیم نیست، بخواهد از یک تشخیص غلط خودش دفاع کند! او تا صبح قیامت هم برایت دلیل می‌آورد و اراجیف می‌بافد! درحالی‌که آن تشخیص مصداق را اگر جلوی یک آدم عوام بگذارید، خیلی راحت می‌گوید: «خُب معلوم است که این طور نیست!» کما اینکه رهبر انقلاب - قریب به این مضمون - می‌فرمود: ممکن است یک‌کسی عوام باشد ولی قدرت تشخیص و بصیرتش از خواص بیشتر باشد!

عوامل مؤثر در تشخیص مصداق، چیست؟ / عالم بودن به زمان و مکان، برای تشخیص مصداق، لازم است

چه عواملی موجب می‌شوند که آدم، مصداق را درست تشخیص بدهد؟ در قرآن و روایات، برای «درست تشخیص دادن مصداق» چه تعابیری داریم؟ حضرت امام (ره) در اواخر عمر شریف‌شان صریحاً از ضرورت «عالم بودن به زمان و مکان» و دخالت داشتنِ زمان و مکان در فقه سخن می‌گفتند. می‌فرمودند: فقه، همان فقه جواهری است، اما زمان و مکان باید دخالت داده بشوند (...). این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست، زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند؛ صحیفه امام (۲۱/۲۸۹) یعنی آن موقعیتی که در آن قرار می‌گیری، خیلی تعیین‌کننده است که تو الان این مصداق را درست تشخیص بدهی.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: جوان‌ها (فرزندان خود) را به آدابی که خودتان داشتید وادار نکنید، چون آنها در زمان دیگری به دنیا آمده‌اند و مالِ یک زمان دیگرند «لا تَقْسِرُوا

أَوْلَادِكُمْ عَلَىٰ آدَابِكُمْ، فَإِنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ لِزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ» (شرح ابن ابی الحدید/۲۰/۲۶۷) زمان، خیلی چیزها را تغییر می‌دهد، اما همه چیز را تغییر نمی‌دهد! لذا ممکن است بعضی‌ها از این مطلب، سوءاستفاده کنند؛ مثلاً شما از جوان خودتان یک درخواست منطقی و بجا دارید، اما او ممکن است -با استناد به کلام فوق- در مقابل حرف حق شما بگوید «شما دارید آداب زمانه خودتان را به من تحمیل می‌کنید!» به هر حال جلوی برخی از سوءاستفاده‌ها را نمی‌شود گرفت، کما اینکه از بعضی‌ها از آیات قرآن هم سوءاستفاده می‌کنند!

بعضی از امور، با «زمان» تغییر می‌کنند و بعضی از امور، با «افراد»

در مقام تشخیص مصداق چه عواملی مؤثر هستند؟ زمان و زمانه، یکی از عواملی است که توجه به آن، موجب می‌شود مصداق‌ها را درست تشخیص بدهیم. بعضی از امور، با «زمان» تغییر می‌کنند؛ مثلاً در یک زمانی، شما باید نوعاً با همه با حسن ظن برخورد کنی، در یک زمانی هم شما باید نوعاً با همه با سوءظن برخورد کنی!

عامل دیگری که در تشخیص مصداق مؤثر است، تفاوت بین انسان‌هاست (تفاوت‌های اشخاص و صفات ژنتیک آنها و دارایی‌ها و امکانات اشخاص) مثلاً دو نفر، پیش امام صادق (ع) می‌آمدند و هر دو یک سؤال می‌پرسیدند (یا هر دو یک مشکل داشتند) اما حضرت برای هر یک از آنها، جواب و راه حل متفاوتی مطرح می‌کرد، چون تشخیص مصداق برای افراد مختلف، فرق می‌کند و این همان حکمت است.

امام صادق (ع) می‌فرماید: اگر می‌دانستید آدم‌ها چقدر متنوع آفریده شده‌اند احدی را سرزنش نمی‌کردید که چرا این گناه را انجام دادی؟! (لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَذَا الْخَلْقَ لَمْ يَلْمُ أَحَدًا أَحَدًا! کافی/ ۲/ ۴۴) شاید برای شما ترک این گناه آسان باشد ولی برای او خیلی سخت باشد. لذا اگر شما این گناه را انجام بدهی، ممکن است ۱۰ تا چوب بخوری، ولی او اگر انجام بدهد، شاید فقط یک چوب بخورد.

برای دین‌داری، آگاهی داشتن کافی نیست؛ حکمت هم لازم است

برای دین‌داری کردن، آگاهی داشتن کفایت نمی‌کند؛ حکمت هم لازم است. اگر تا حالا فقط از آگاهی با ما صحبت کرده‌اند، اشتباه کرده‌اند؛ درحالی‌که چهار مرتبه در قرآن، رسالت پیامبر و انبیاء این‌گونه بیان شده است (که سه مرتبه از آن، عین همدیگر است): «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (بقره/ ۱۲۹) (آل عمران/ ۱۶۴) (جمعه/ ۲) البته کسی که خودش حکمت ندارد، نمی‌تواند به دیگران حکمت یاد بدهد! کما اینکه اگر کسی سواد نداشته باشد، نمی‌تواند به دیگران بگوید سواد چیست!

شما اگر امام‌جماعت مسجد شدی، باید حکمت هم داشته باشی و الا مردم را منحرف می‌کنی؛ بعضی‌ها را مغرور می‌کنی و بعضی‌ها را مایوس می‌کنی! مثلاً کسی که همیشه به مسجد می‌آید و دائماً نماز اول وقت می‌خواند، شما نباید او را مغرور کنی و نباید به او بگویی «تو چقدر آدم خوبی هستی!» شاید او به طور

ژنتیک آدم منظمی است و اگر عرق خور هم بود، کارهایش را سر وقت انجام می داد! شاید لازم باشد به چنین کسی بگوییم: «به خودت غرّه نشو! برای تو این کارها آسان است، مغرور نشو!» اگر حکمت نداشته باشی، یا آدم‌ها را مایوس می‌کنی یا مغرور! مثلاً می‌گویی: آنهایی که به نماز جماعت می‌آیند، کارشان درست است و آنهایی که نمی‌آیند، جایشان در جهنم است!

یکی از جاهایی که حکمت به کار می‌آید در عرصه سیاست است

یکی از جاهایی که حکمت به کار می‌آید در عرصه سیاست است. اینکه آدم تشخیص بدهد که الان وقت صلح است یا نه، نیاز به حکمت دارد. در اسلام، هم صلح داریم و هم جنگ داریم، ولی باید دید که الان وقت کدام است؟ اگر جای این دو را عوض کنیم، مملکت بدبخت می‌شود و ملت بیچاره می‌شوند!

در زمان دفاع مقدس که نیاز بود جوان‌ها به جبهه بروند، بعضی‌ها می‌گفتند: «مؤمن در بستر هم بمیرد شهید است؛ این را امام صادق (ع) فرمود!» بله، واقعاً امام صادق (ع) این را فرموده است، ولی آیا الان وقتِ به‌کار بستنِ آن است؟!

یکی از راه‌های کسب حکمت این است که «از روی دست یک حکیم، ببینی»

یکی از راه‌های کسب حکمت این است که از روی دست یک حکیم، ببینی و حکمت را یاد بگیری! حضرت امام (ره) معلم

باعظمت حکمت برای ما بود. صحیفه امام(ره) را بخوانید تا ببینید این طبیب حکیم در هر موقعیتی چه گفته است؟

شما ممکن است این اطلاعات دینی که در سخنان امام(ره) هست را در جاهای دیگر(در میان روایات و آیات قرآن) هم به صورت خام پیدا کنید؛ اما در کلام امام(ره) می‌توانید ببینید که این حکیم بزرگ وقتی دارد معاینه می‌کند، چگونه در هر موقعیتی از کدام اطلاعات دینی استفاده می‌کند؟ از روی دست این طبیب ببینید که چگونه بیمار را معالجه می‌کند؟

«وزن دادن به امور و اشخاص» یکی از کارهای حکمت در مقام تشخیص مصداق است

یکی از کارهای حکمت در مقام تشخیص مصداق، وزن‌کشی است. بعضی از کارهای خوب، یک وزنی دارد و خیلی سنگین‌تر از یک کار خوب دیگر است. بعضی از گناهان هم یک وزن قبیحی دارند که برخی از گناهان دیگر این مقدار قباحت را ندارند! مثلاً حضرت امام(ره) در یک شرایط خاصی حتی ممکن است شراب خوردن را جایز یا لازم بداند، اما از انتقاد نابجا یا تحلیل غلط سیاسی-که موجب تضعیف نظام شود-گاهی ممکن است آرزوی مرگ بکند و چند ماه بعدش هم از دنیا برود! یعنی وزن آن حرف غلط، به حدی سنگین بود که امام فرمود من می‌خواهم از دست این حرف‌ها بمیرم!

اگر وزن کارهای خوب و بد را متوجه نشویم، یک دفعه‌ای وقتی

چهارتا بی‌حجابی در جامعه دیدیم، ممکن است بگوییم که «فساد مملکت را فرا گرفته است!» چرا؟ برای اینکه زیادی داریم به این کار غلط، وزن می‌دهیم.

گاهی از اوقات، کارِ حکمت «وزن دادن» به امور و اشخاص است. یعنی حکمت، ارزشِ هر کاری و ارزش هر شخصی را مشخص می‌کند. حکمت، زمان هر کاری و هر امری را مشخص می‌کند، حکمت، مقدار هر کاری و هر امری را مشخص می‌کند. حکمت، راه‌حل‌های متفاوت برای یک درد در انسان‌های مختلف را بیان می‌کند. حکمت راه‌گذر از مشکلات را برای جوامع مختلف، متنوع بیان می‌کند. حکمت برای یک درد و برای یک انسان، در زمان‌های مختلف، درمان‌های مختلف می‌دهد. حکمت-به یک معنا- تشخیص مصداق است.

امام(ره) به رزمنده‌ها وزن می‌داد و می‌فرمود: من شما را که می‌بینم از خودم خجالت می‌کشم! صحیفه امام(ره) را بخوانید تا وزن دادنِ درست را یاد بگیرید!

حضرت زهرا(س) می‌خواست وزنِ جنایتِ مردم مدینه را به آنها نشان دهد...

حضرت زهرا(س) دربارهٔ بیماریِ مردم مدینه-که کارهای بسیار بد را کم‌وزن حساب می‌کردند- فرمود: شما از فعلِ قبیحی که ضرر می‌زند، چشم‌پوشی می‌کنید! «الْمُغْضِيَّةَ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ» (احتجاج طبرسی / ۱۰۶/۱) یعنی چرا به این جنایت بزرگی

که صورت گرفته است، وزن نمی‌دهید؟!

مردم مدینه در مقابل آن اشتباه بزرگ-که علی(ع) را کنار گذاشتند- می‌گفتند: «اینکه چیزی نیست! حالا که طوری نشده است! البته درست است که علی بن ابیطالب(ع)، شایسته‌تر بود، ولی حالا هم طوری نشده است...» اما حضرت زهرا(س) می‌خواست به آنها بفهماند که وزن این جنایت، خیلی سنگین است، چرا از آن چشم‌پوشی می‌کنید؟!

وقتی حضرت زهرا(س) از بیماری مردم مدینه صحبت می‌کند، یعنی این بیماری خیلی در جوامع بشری، مهم است؛ چون حضرت فاطمه(س) برای همهٔ زمان‌ها است. وقتی ایشان از یک بیماری خواص و نخبگان سیاسی مدینه صحبت می‌کند یعنی این بیماری یک بیماری مهلک برای خواص و نخبگان جوامع بشری است.

اجلسه دوم |

حکمت چیست و «تطبیق درست» چه شرایطی دارد؟

یک معنای حکمت «تطبیق دانایی با عالم واقع» است
برای تطبیقِ درست، دو شرط اساسی لازم است
دلی که اندیشهٔ انسان را اداره می‌کند، باید سالم باشد تا خوب تطبیق
بدهد

علیرضا پناهیان، در دومین جلسه از سخنرانی ایام فاطمیه در هیئت ثارالله قم، ضمن بیان اینکه «تشخیص مصداق و توانایی تطبیق در شرایط مختلف» یکی از معانی حکمت است، گفت: «برای اینکه تطبیق ما درست باشد، دو شرط یا اقدام اساسی لازم است: یکی اینکه آگاهی‌های ما درست و کافی باشد. دوم

اینکه، آن دلی که ادارهٔ اندیشهٔ انسان را به دست می‌گیرد، بیمار نباشد.» در ادامه فرازهایی از این سخنرانی را می‌خوانید:

چرا خداوند «تعلیم حکمت» را از «تعلیم کتاب» جدا کرده است؟

در قرآن کریم رسالت انبیاء این‌گونه بیان شده است: «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» و این تعبیر لااقل چهار مرتبه در قرآن تکرار شده است. یعنی انبیاء هم باید کتاب خدا را به مردم یاد بدهند و هم باید حکمت یاد بدهند. چرا خداوند، تعلیم حکمت را از تعلیم کتاب، جدا کرده و جداگانه بر آن تأکید فرموده است؟ اینکه حکمت به صورت متمایز بیان شده است، نشان می‌دهد که حکمت، چیزی غیر از یادگرفتن کتاب خدا و همین معارف و دستورات دینی است که معمولاً به ما یاد می‌دهند.

همان‌طور که پیامبر(ص) و اساساً انبیاء الهی مبعوث شده‌اند به اینکه هم تعلیم کتاب و هم تعلیم حکمت به مردم بدهند، خود پروردگار هم بر پیامبرانش، هم کتاب و هم حکمت نازل فرموده است.

در مقام اینکه خداوند چه چیزی بر انبیائش نازل کرده است، ببینید قرآن چقدر صریح، حکمت را در کنار کتاب ذکر می‌کند: مثلاً می‌فرماید: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» (نساء/ ۱۱۳) خداوند متعال بر تو کتاب و حکمت نازل کرد. در آیهٔ دیگری می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ

آتینا آلِ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (نساء / ۵۴) آیا به کسانی که ما فضیلت و برتری داده‌ایم حسادت می‌کنند؟ ما به اینها کتاب و حکمت عنایت کردیم.

پس خداوند، به انبیاء الهی فقط کتاب نمی‌دهد، بلکه به آنها حکمت هم می‌دهد. حالا انبیاء الهی باید چه کار کنند؟ بر اساس آیات متعددی از قرآن، انبیاء بعد از «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ» باید کتاب خدا را تعلیم بدهند و حکمت را تعلیم بدهند (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)

متأسفانه ما با موضوع حکمت، به اجمال برخورد کرده‌ایم

متأسفانه شما اگر بررسی کنید، به این سادگی، متن‌های مستوفی و مفصلی پیدا نمی‌کنید که بتواند دقیقاً مشخص کند «حکمت چیست و تعلیم حکمت چگونه است؟» این یعنی ما داریم با موضوع حکمت، به صورت اجمال برخورد می‌کنیم؛ حتی مفسرین هم در تفاسیر خود، معمولاً به اجمال از کنار حکمت عبور می‌کنند. ولی من بعد، ما بیشتر مبتلابه این مسئله هستیم؛ چون پذیرش اصل کتاب و پذیرش اصل دین، قصه‌اش حل شده است و امروز در جهان، اقبال به معنویت فراوان شده است؛ امروزه بحث سر برداشت از دین است نه اصل دین!

گذشت آن زمانی که حرف مارکسیست‌ها خریدار داشت و می‌گفتند «اساساً دین، افیون توده‌ها است و معنویت خرافه‌ای بیش نیست!» الان هیچ آدم نادانی در دنیا این حرف‌ها را

نمی‌زند. امروزه حتی روانشناس‌ها با علوم تجربی اثبات می‌کنند که دعا در سلامتی بیمار، مؤثر است. فیزیک‌دان‌ها ثابت می‌کنند که دعا و ذکر، بر آبی که می‌نوشید، مؤثر است و وضع فیزیکی آب را بهبود می‌بخشد.

امروز بحث بر سر «برداشت از دین» است؛ نه «نفی دین»!

متأسفانه در حوزه‌های علمیه، شاید وقت عمده‌ای از تحصیل طلبه‌ها هنوز صرف این می‌شود که خدا را اثبات کنند و اصل حقانیت اسلام را ثابت کنند، در حالی که امروزه، اینها دیگر پرسش خیلی‌ها نیست؛ امروز بحث بر سر برداشت از دین است. از این جهت، زمان ما دارد شبیه به زمان نزول وحی می‌شود.

زمان نزول وحی هم دعوا سر اصل اثبات وجود خدا نبود، دعوا سر اصل ضرورت دین هم نبود، حتی دعوا سر اصل ضرورت نبوت هم نبود، دعوا سر این بود که آیا تو آن نبی هستی یا نه؟ این دعوا هم از سوی کسانی بود که اهل دین‌داری بودند، خادمان کعبه بودند، پیامبرشناس بودند! لذا وقتی آنها به دیگران می‌گفتند که «این شخص، پیامبر نیست!» این سخن‌شان برای دیگران سند بود. مثلاً در طائف، کسی به رسول خدا (ص) ایمان نیاورد، چون می‌گفتند: «چرا قریش به تو ایمان نیاورده‌اند؟ آنها صاحبان کعبه هستند، وقتی آنها تو را قبول نکردند، ما قبول کنیم؟!»

امروز حتی در رسانه‌های بیگانه (مثل بی‌بی‌سی، صدای آمریکا و...) هم می‌بینید که مثلاً از قمه‌زنی به عنوان شعائر حسینی دفاع

می‌کنند یا دربارهٔ اینکه «معلوم نیست آن روایت ولایت فقیه سند محکمی داشته باشد» بحث می‌کنند! امروز بحث سر برداشت از دین است؛ نفی دین دیگر مطرح نیست! لذا بسیاری از طلبه‌ها دیگر نباید وقت‌شان را در موضوعات کلامی صرف کنند که الان قلیل‌الجدوی است.

اگر یک طلبه‌ای بخواهد حکمت را آموزش بدهد، باید چه کار کند؟

تا حالا دعوا بیشتر سر اصل پذیرش کتاب خدا بوده و احتمالاً به همین دلیل بوده است که علمای دین، زیاد سر حکمت بحث نکرده‌اند. الان سؤال این است که حکمت چیست؟

امروز اگر یک طلبه‌ای بخواهد حکمت را آموزش بدهد، باید چه کار کند؟ باید به مردم چه بگوید؟ آیا همین که چندتا مطلب و روایات در باب حکمت اخلاقی بگوید، مسئله حل است؟! نه، اگر ما صرفاً چهارتا عبارت حکیمانه از کلام معصومین بیان کنیم، این در واقع ادامهٔ همان «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ» خواهد بود!

یک معنای حکمت این است که انسان بتواند دانایی خود را با عالم واقع تطبیق بدهد

حکمت یعنی چه؟ یکی از معانی حکمت این است که آدم بعد از اینکه دانایی پیدا کرد، این دانایی را با عالم واقع تطبیق بدهد. توانایی تطبیق مصداق، یک توانایی دیگری غیر از دانستن و

آگاهی داشتن است! انسان موجود پیچیده‌ای است و وقایع عالم هم پیچیده هستند، ما باید بتوانیم دانسته‌های خود را شرایط مختلف، تطبیق بدهیم.

مثلاً شما از قیام امام حسین (ع) و دوستانِ حضرت، درس می‌گیرید و از دشمنان امام حسین (ع) هم عبرت می‌گیرید. خُب حالا از این درس و عبرت تاریخی - در مقام تطبیق با حوادث مشابه - چه استفاده‌ای می‌خواهید بکنید؟ آیا باید منتظر باشید که حتماً یک ظالمی به نام «یزید» و یک مظلومی به نام امام حسین (ع) پیدا شود و دقیقاً همه جزئیات آن حادثه، تکرار شود تا بتوانید تطبیق بدهید؟!

شما اگر تاریخ خوانده‌ای که به درد بخورد، باید بتوانی این مطالب تاریخی را در شرایط مختلف زندگی فردی و اجتماعی تطبیق بدهی. به این قدرت تطبیق، می‌گویند «حکمت»! البته گاهی باید دانایی را افزایش داد برای اینکه تطبیق ما درست بشود.

دو شرط اساسی برای «تطبیق درست»: ۱. کافی و درست بودن آگاهی ۲. بیمار نبودن دل

برای اینکه تطبیق ما درست باشد، دو شرط یا اقدام اساسی لازم است: یکی اینکه آگاهی‌های ما درست باشد، آگاهی‌های ما به قدر کافی باشد و این آگاهی‌ها درست در کنار همدیگر چیده شود. (همچنین، آگاهی‌های رهنزن هم وسط به میان نیاید که

حواس ما را پرت کند)

شرط دوم این است: دلی که ادارهٔ اندیشهٔ انسان را به دست می‌گیرد، دلِ بیمار نباشد. قلب انسان باید سالم باشد تا بتواند خوب تطبیق بدهد. قرآن می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» (اعراف/ ۱۷۹) اینها دل‌هایی دارند که نمی‌توانند بفهمند؛ اینها دل‌شان مریض است که نمی‌تواند درست فهم کنند.

آدم اگر دلش سالم باشد خوش فهمی پیدا می‌کند و بعد از اینکه برداشت درستی از یک مطلب، در ذهنش آمد در مقام تطبیق هم می‌تواند درست تطبیق بدهد؛ هم در زندگی شخصی خودش، هم در مسائل اجتماعی. ما اگر حکیمانه به خودمان نگاه کنیم، خودمان می‌فهمیم کدام یک از کارهای ما در اثر چیست؟ لذا می‌فهمیم که خیلی از کارهای ما ارزشی ندارد!

کسی که آگاهی دارد اما حکمت ندارد، درست‌ترین و دقیق‌ترین رفتار را انجام نمی‌دهد

کسی که حکمت نداشته باشد، اگر آگاهی و اطلاعات هم داشته باشد و رفتار خوب هم انجام دهد، درست‌ترین و دقیق‌ترین رفتار را انجام نمی‌دهد؛ چون در مقام تشخیص و تطبیق آگاهی‌های خودش، می‌ماند. مثلاً ما می‌دانیم که «باید با هوای نفس خودمان مبارزه کنیم» ولی تشخیص اینکه «الان، من با کدام هوای نفس خودم باید مبارزه کنم؟» به همین سادگی نیست!

آیا من هرکاری دوست دارم نباید انجام بدهم؟ نه؛ اتفاقاً بعضی از

کارهایی که دوست داری و خوب هم هست، باید انجام بدهی! منتها گاهی ممکن است انسان یک کار خوبی انجام دهد، اما روی حساب هوای نفس خودش آن را انجام بدهد. یعنی بعضی از کارهای خوبی که دوست داری انجام بدهی، هوای نفس است و بعضی هایش هوای نفس نیست! همین پیچیدگی‌ها آدم را گیج می‌کند. اما کسی که حکمت دارد، می‌تواند اینها را دربارهٔ خودش تشخیص بدهد.

فرموده‌اند «باید عزت نفس خودت را حفظ کنی» اما گاهی به گمان خودت، می‌خواهی عزت نفست را حفظ کنی اما دچار تکبر می‌شوی، درحالی‌که اینجا باید تواضع کنی. این دیگر عزت نفس نیست؛ این می‌شود تکبر! پس من چه کار کنم؟ باید حکمت داشته باشی و بدانی «مصدق عزت نفس در این مورد خاص، چیست؟»

تشخیص مصداق در زندگی فردی و اجتماعی، یک لازمهٔ مهم برای حکمت است

حکمت یک معنایش تشخیص مصداق است، به عبارت دیگر، یک لازمهٔ مهم برای حکمت این است که شما در زندگی فردی و اجتماعی خودت، بتوانی «تشخیص مصداق» را درست انجام بدهی.

مثلاً اگر حکمت داشته باشی، می‌توانی تشخیص بدهی که این گرفتاری یا مشکلی که برایت پیش آمده، آیا ناشی از گناه خودت بوده- که لازم است استغفار کنی تا برطرف شود- یا به خاطر

امتحان‌های سخت الهی است؛ یعنی خدا در مسیر تعالی تو این مشکلات را ایجاد کرده است و تو باید تحمل کنی تا رشد معنوی پیدا کنی.

یک معنای حکمت «خوش فهمی» یا «درک درست معنا» است

قبل از تشخیص مصداق، حکمت یک معنای دیگری هم دارد و آن «خوش فهمی» یا «قدرت جمع‌بندی بین معلومات» است. منظور از خوش فهمی این است که وقتی به ما یک مطلبی را می‌گویند، چه برداشتی از آن پیدا می‌کنیم یا چقدر برداشت می‌کنیم؟ امیرالمؤمنین (ع) - که یک حکیم عالی‌قدر است - می‌فرماید: «پیغمبر (ص) به من کلماتی یاد می‌داد که از هر کلمه‌اش، هزار باب علم برایم باز می‌شد» (حَدَّثَنِي بِالْفِ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يُفْتَحُ كُلُّ بَابٍ إِلَى الْإِلْفِ بَابٍ؛ کافی/ ۸/ ۱۴۷) آدم حکیم این‌گونه است که اگر یک کلمه به او بگویی، از همان کلمه، این قدر برداشت می‌کند که ابواب مختلفی به رویش گشوده می‌شود.

یک معنای حکمت، درک درست معناست. وقتی درک درست معنا برای کسی پیدا شد، یک نتیجه‌اش این است که از یک معنا، معانی زیادی برداشت خواهد کرد و از یک پدیده، درس‌های زیادی دریافت خواهد کرد و به تعبیر عامیانه، «اگر به او بگویند «ف» تا فرزند می‌رود!»

آدم حکیم، این‌گونه است که خوب می‌فهمد و خوب برداشت می‌کند و خوب جمع‌بندی می‌کند (یعنی این اطلاعات را در

کنار آن اطلاعات می‌گذارد و درست جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌کند) امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: وقتی خسته شدی با حکمت (سخنان حکیمانه) خستگی خودت را برطرف کن (إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَايْتَنَعُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ) (نهج البلاغه / حکمت ۹۱) حکمت نشاط‌آوراست و در آن «کشف» وجود دارد؛ کشف هم واقعاً لذت دارد؛ مثل کشف طلا که بسیار لذت‌بخش است.

«تشخیص اولویت‌ها» نیاز به حکمت دارد

علاوه بر خوش‌فهمی یک اتفاق دیگر هم برای آدم حکیم می‌افتد و آن اینکه اولویت‌ها را تشخیص می‌دهد. «لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَلَكِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ يَعْرِفُ خَيْرَ الشَّرِّينَ» (میزان‌الحکمه / ح ۱۳۶۰۲) آدم حکیم تشخیص می‌دهد که از بین دو تا کار خوب، کدام خوب‌تر است و از دو تا کار بد کدام بدتر است؟ کسی که این قدرت اولویت‌بندی را نداشته باشد، نمی‌تواند نسخه بنویسد!

امام صادق (ع) می‌فرماید: بعضی از دوستان و شیعیان ما که آدم‌های ضعیفی هستند از من می‌خواهند که لباس زبر و خشن بپوشم و خانه‌ام خیلی محقر باشد، درحالی‌که نمی‌دانند الان در این زمانه من نمی‌توانم مثل جدم امیرالمؤمنین (ع) زندگی کنم! (يُحِبُّونَ أَنْ أَجْلِسَ عَلَى اللَّبُودِ وَالْبَسَ الْحَشِينَ...؛ مکارم‌الاخلاق / ۹۸) (إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع كَانَ يَلْبَسُ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ لَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ...؛ کافی / ۱/ ۴۱۱) یعنی شما یک چیزی از

جَدَّ من أميرالمؤمنین (ع) شنیده‌اید، ولی الان اولویت، یک چیز دیگری است و من یک چیز دیگری را باید لحاظ کنم! تشخیص این اولویت‌ها نیاز به حکمت دارد.

آدم حکیم، قدرت جمع‌بندی و تحلیل درست پیدا می‌کند

حکمت، خوش فهمی می‌آورد، قدرت جمع‌بندی و تحلیل صائب می‌آورد، یعنی آدم حکیم از دیدن حوادث و پدیده‌ها و حتی از یک سلسله عبارات علمی، یک نتیجه و جمع‌بندی عالی پیدا می‌کند و همچنین، قدرت اولویت‌گذاری و وزن‌کشی پیدا می‌کند.

شما در صحیفه امام (ره) ببینید که وقتی حضرت امام (ره) در مقام تطبیق قرار می‌گیرد یا در مقام تحلیل و تشخیص قرار می‌گیرد، چقدر حکیمانه سخن می‌گوید. شما این حکمت را در بیانات رهبر معظم انقلاب هم می‌بینید. به همین دلیل است که ما این قدر بر رهنمودهای رهبر انقلاب، تأکید داریم. سخنان ایشان را از باب «يُعَلِّمُهُمُ الْحِكْمَةَ» گوش کنید و از ایشان، حکمت یاد بگیرید.

از کجا بفهمیم الان زمان صلح است یا جنگ؟

شاید اطلاعات دینی ما دربارهٔ جنگ و صلح، کافی باشد، اما از کجا بفهمیم «الان چگونه باید برخورد کنیم؟» الان باید مثل امام حسن (ع) کوتاه بیاییم و صلح کنیم، یا مثل امام حسین (ع) تا پای جانمان بایستیم و بجنگیم؟ اینها را می‌توانیم در بیانات

حکیمانۀ امام(ره) و رهبر انقلاب، ببینیم و ادله‌اش را بشنویم.

رهبر انقلاب، چندین سال قبل، فرمودند: «امروز دشمن قادر نیست، امروز به برکت ملتِ هوشیاری مثل ملت ایران، به برکت افکار برانگیخته‌ای مثل افکار ملت ایران، به برکت انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی ایران، نه امریکا و نه بزرگتر از امریکا اگر در قدرتهای مادی باشد قادر نیستند حادثه‌ای مثل حادثه صلح امام حسن(ع) را بر دنیای اسلام تحمیل کنند؛ اینجا اگر دشمن زیاد فشار بیاورد، حادثه کربلا اتفاق خواهد افتاد» (مصلاهی تهران - ۱۳۷۹/۰۲/۰۱)

همه می‌توانند کتاب زندگی امام حسن(ع) و امام حسین(ع) را بخوانند و یاد بگیرند، ولی اینکه تشخیص بدهی «الان زمان صلح است یا جنگ؟» خیلی مهم است و این فهم، صرفاً با کتاب خواندن و کسب آگاهی در کتابخانه حاصل نمی‌شود، بلکه نیاز به حکمت دارد.

اجلسه سوم |

ابهام در دین و لزوم حکمت برای تشخیص مصدق

چرا امتحانات الهی با ابهام توأمند؟

آدم بیمار دل، محال است از تشخیص مصداق، سالم عبور کند!
برای رسیدن به حکمت و قدرت تشخیص، باید هوای نفس را از
بین برد

علیرضا پناهیان، در سومین جلسه از سخنرانی ایام فاطمیه در
هیئت ثارالله قم، ضمن اشاره به وجود ابهام در امتحان الهی
گفت: «در آن لحظات سخت و حساس که می‌خواهی تشخیص
مصدق بدهی، تو هستی و تقوای خودت! تو هستی و هوای
نفس و بیماری‌های دلت! کسی که مرضی در قلبش باشد، محال

است بتواند در امتحان اصلی خود، از تشخیص مصداق، سالم عبور کند.» در ادامه فرازهایی از این سخنرانی را می‌خوانید:

یکی از ویژگی‌های دین، این است که مقداری «ابهام» در آن می‌بینیم

یکی از ویژگی‌های بسیار مهم دین، این است که ما در دین، مقداری ابهام می‌بینیم. از بسیاری از روایات و از ناموس خلقت - که امتحان است - می‌توان نتیجه گرفت که این ابهام وجود دارد. این ابهام‌ها را باید با صراحت اعلام کرد و گرنه دچار آسیب‌های فراوانی خواهیم شد.

فردی ملحد از امیرالمومنین (ع) پرسید چرا شما به پیامبرتان «رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ» می‌گویید، درحالی‌که ایشان تنها برای مؤمنین رحمت است و کافران را به دوزخ می‌فرستد؟ پاسخی که امیرالمومنین (ع) می‌دهند یکی از گزاره‌های اصلی دین‌شناسی ماست که متأسفانه کمتر بیان می‌شود. امیرالمومنین (ع) فرمودند: رحمت بودن پیامبر (ص) برای مؤمنین که معلوم است، اما پیامبر (ص) برای کافران هم رحمت است به این دلیل که خداوند پیامبر (ص) را به اشاره کردن مبعوث کردن به تصریح کردن! «فَبَعَثَهُ اللَّهُ بِالَّتَّعْرِیضِ لَا بِالَّتَّضْرِیْحِ...» (احتجاج طبرسی/ ۱/ ۲۵۵) یعنی پیامبر اکرم (ص) اکثر اوقات با صراحت صحبت نمی‌کردند و این عدم صراحت به کافران فرصت می‌داد که بهانه‌ای برای پذیرفتن حق پیدا کنند تا خیلی مشخص و صریح، با حق مخالفت نکرده باشند و این رحمتی بود برای

کافران. در عبارت «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» نیز، هرچند غرض پیامبر(ص) از کلمه «مولا» همان مفهوم «وصایت» بود، اما با این تعبیر از وصایت سخن گفتند تا در آن، امهال و محلی برای امتحان باشد.

امتحانات الهی با ابهام توأمند / وقتی همه چیز واضح باشد که امتحان معنا ندارد!

امتحانات الهی توأم با ابهام هستند، امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ» (نهج البلاغه / خطبه ۱۹۲) خداوند در جایی امتحان می‌گیرد که یک جهلی وجود داشته باشد، وقتی همه چیز واضح و روشن باشد که دیگر جایی برای امتحان نیست!

خداوند برای امتحان گرفتن از ما، طبیعتاً باید یک مقدار فرصت اشتباه کردن به ما بدهد و ما هم انسان هستیم و اگر بخواهیم یک اشتباهی مرتکب شویم، باید برایش بهانه بیاوریم، لذا خداوند هم با این ابهام‌ها، فرصت بهانه آوردن را به ما می‌دهد.

پیامبر(ص) به «تعریض و اشاره» مبعوث بود و انبیاء پیشین به تصریح!

پیامبر اکرم(ص) به «تعریض» مبعوث شد، اما پیامبران پیشین به «تصریح» مبعوث شده بودند و وقتی صریحاً حرفی را می‌زدند و کافران مخالفت می‌کردند، بلا بر سرشان نازل می‌شد، اما

پیغمبر ما با اشاره سخن می‌گفت، لذا به خاطر مخالفت کافران، بلا بر سرشان نازل نشد. خداوند خودش این ابهام‌ها را در دین قرار داده است تا هرکسی خواست از اطاعت فرار کند، راهش باز باشد. قرآن هم محکم و متشابه دارد. خدا در قرآن می‌فرماید که بعضی‌ها از آیات متشابه سوءاستفاده می‌کنند. ما عمداً این کار را کردیم، می‌خواستیم ببینیم انسان‌ها چه می‌کنند؟ (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ؛ آل عمران / ۷)

قرآن می‌فرماید: هیچ‌کسی غیر از خدا نمی‌تواند دستور بدهد «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (انعام / ۵۷) خدایا، شما که می‌توانستی، در کنار این عبارت، یک توضیحی بدهی تا خوارج این آیه را روی دست‌شان نگیرند که بخواهند در مقابل امیرالمؤمنین (ع) بایستند!

خدا با ایجاد ابهام‌ها، می‌خواهد ما خوش‌فهم بشویم / چرا نام‌آئمه‌هدی (ع) در قرآن نیامده است؟

آنجایی که در دین، زیاد روشن نیست و به نظر می‌رسد یک ابهامی هست، آنجایی است که شما خودتان باید تشخیص مصداق بدهید؛ در زندگی فردی یا زندگی اجتماعی. در این قسمت‌های دین که ابهامی وجود دارد، باید خودت بتوانی بفهمی. یک مادر، ابتدا دست بچه را می‌گیرد و راه رفتن را به او می‌آموزد، اما بعد از مدتی رهاش می‌کند تا خودش راه برود، اگر تا آخر بخواهد دستش را بگیرد که این بچه هیچ‌وقت نمی‌تواند خودش راه برود! در دین هم صرفاً آموزش دیدن و علم داشتن کافی نیست،

بخشی از دین را باید خودت بفهمی، باید خوش فهم باشی و خوش فهمی را تمرین کنی.

بعضی‌ها در قرآن به دنبال ولایت فقیه می‌گردند در حالی که در قرآن اسم دوازده امام با آن عظمت نیامده است! همین که خداوند اسم پیامبرش را آورده به ما لطف کرده است، چرا که خداوند به دنبال خوش فهمی ما می‌گردد.

خدایا، این همه اسامی مختلف در قرآن آورده‌ای، حُب اسم علی بن ابی طالب (ع) را هم می‌آوردی! وقتی اسم حضرت مریم را در قرآن آورده‌ای، اسم حضرت فاطمه (س) را -که سیده نساء العالمین است- هم می‌آوردی! اما فرمودی: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ» حالا من چه طوری اثبات کنم که منظور از این آیه، حضرت فاطمه (س) است؟!

آدم بیمار دل، محال است در امتحان اصلی خود، از تشخیص مصداق، سالم عبور کند!

دین یک برنامه برای زندگی است که البته زیاد روشن و بدون ابهام نیست؛ مثلاً در جایی که می‌خواهی تشخیص مصداق بدهی و کار بسیار سخت و حساس می‌شود، آنجا تو هستی و تقوای خودت، تو هستی و هوای نفس و بیماری‌هایی که در دلت وجود دارد و یا نوری که در خودت جمع کرده‌ای، اگر مرضی در دلت داشته باشی محال است بتوانی -در امتحان اصلی خودت- از تشخیص مصداق سالم عبور کنی. دین داری خیلی ساده

نیست، در تبیین آیه‌های متشابه قرآن هم خیلی جاها با اشاره صحبت شده است.

در روایت آمده است؛ زمانی که حضرت موسی(ع) از کوه طور آمد و دید که فتنه سامری، مردم را گوساله پرست کرده است، از خداوند پرسید: خدایا! سامری گوساله را با فنّ خودش ساخته بود، اما بخشی از انحراف مردم به خاطر صدایی بود که از گوساله خارج می‌شد، این صدا از کجا بود؟ خداوند فرمود: آن صدا، فتنه خودم بود تا مردم را امتحان کنم (... فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِ: أَنْ تِلْكَ فِتْنَتِي، فَلَا تُفْصِحَنَّ عَنْهَا؛ محاسن/۱/۲۸۴) (يَا رَبِّ الْعَجَلُ مِنَ السَّامِرِيِّ فَالْخَوَازِ مِمَّنْ؟ فَقَالَ: مَنِّي يَا مُوسَى إِنِّي لَمَّا رَأَيْتَهُمْ قَدْ وُلُّوا عَنِّي إِلَى الْعَجَلِ أَحْبَبْتُ أَنْ أَزِيدَهُمْ فِتْنَةً؛ تفسیر قمی/۲/۶۲)

دو نمونه تاریخی از ایجاد ابهام و پیچیدگی برای زمینه‌سازی امتحان الهی

یک نمونه دیگر از شرایط ایجاد ابهام و پیچیدگی برای آزمایش الهی مربوط به جریان عبدالله اُبی(در مسیر غزوه تبوک) و داستان نزول سوره منافقین است، در حالی که منافقین پشت سر پیامبر اکرم(ص) علیه او حرف می‌زدند و جوّ ناآرام شده بود، پیامبر دستور حرکت کاروان را دادند. در همان وقت، شتر پیامبر گم می‌شود و پیامبر(ص) می‌پرسد «شتر من کجاست؟» از ابتدا تا انتهای کاروان همه می‌پرسند شتر پیامبر کجاست؟ این یک حرکت کاملاً ضدتبلیغی بود و منافقین هم از این اتفاق،

سوءاستفاده کردند و گفتند: پیامبری که نمی‌تواند شتر خود را پیدا کند، چطور می‌خواهد راه بهشت و اسرار آسمان‌ها را به ما نشان بدهد؟ (... فَأَزَجَفَ الْمُنَافِقُونَ فَقَالُوا يُخْبِرُنَا بِأَسْرَارِ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْرِي أَيْنَ نَاقَتُهُ؛ الخرائج و الجرائح / ۳۰/۱)

بعد از ماجرای حکمیت، رسوایی معاویه و قصهٔ خوارج، لشکر امیرالمؤمنین (ع) دوباره جمع شده بود، منتظر بودند ماه رمضان تمام بشود و حضرت برود کار معاویه را تمام کند، اگر این اتفاق می‌افتاد، حق برای همیشه پیروز می‌شد و ماجرا به کربلا هم کشیده نمی‌شد و همهٔ شواهد تاریخی، همین را تأیید می‌کند، اما خداوند متعال، شهادت امیرالمؤمنین (ع) را در این برههٔ حساس رقم زد و لشکر حضرت به هم ریخت.

برای موفقیت در امتحان الهی، قدرت تشخیص و فهم خود انسان لازم است

خداوند می‌خواهد از ما امتحان بگیرد و امتحان هم با ابهام توأم است، لذا برای امتحان‌های الهی، قدرت تشخیص و فهم و شعور خود انسان لازم است؛ وقتی ابهام باشد، کسی که بیمار دل است می‌تواند بهانه بیاورد و از فرمان خدا سرپیچی کند، چون قضایا همیشه روشن نیست و گاهی اصلاً روشن نیست! این را باید بدانیم و بپذیریم.

ببینید که این ابهامات و امتحانات الهی با مردم چه می‌کند! ابن‌ملجم مرادی ملعون جزء برجسته‌ترین مسلمانانِ یمن بود

که از میان صد نفر انتخاب شده بود و برای یاری امیرالمؤمنین (ع) آمده بود. دقیق‌ترین تحلیل تاریخی دربارهٔ ابن ملجم مرادی این است که او جزء خوارج نهروان هم نبود، بلکه وقتی در جنگ نهروان حدود دو هزار نفر کشته شدند و صدای ناله و گریهٔ زن و بچهٔ آنها در کوفه شنیده شد که با نفرین علی بن ابیطالب همراه بود، ابن ملجم به هم ریخت- و دچار تحلیل و تشخیص غلط شد- و تصمیم به قتل علی بن ابی طالب (ع) گرفت.

همان‌طور که از اعلّم بودن افراد می‌پرسیم، از حکمتشان هم سؤال کنیم

در دین داری فقط آگاهی از کتاب کافی نیست، بلکه باید حکمت هم داشته باشیم؛ تشخیص مصداق، جمع‌بندی آگاهی‌ها، اولویت‌بندی‌ها، تشخیص تکلیف و... بدون حکمت امکان‌پذیر نیست. کسی که علم داشته باشد اما حکمت نداشته باشد احمقانه رفتار خواهد کرد؛ مانند شخصی که به خاطر علمش قرار بود جانشین حضرت امام بشود، اما به دلیل اینکه حکمت نداشت، حرفی زد که امام چنان دلش به درد آمد که آرزوی مرگ کرد!

کلمه «حکمت» هم یک کلمهٔ قرآنی است، لذا باید آن را هم مثل علم، بر سر زبان‌ها بیندازیم همان‌طور که دربارهٔ عالم بودن و اعلّم بودن افراد، سؤال می‌شود، باید دربارهٔ حکمت افراد هم سؤال شود که «چه کسی حکمتش بیشتر است؟ کدام یک از اینها، حکمت‌شان بیشتر است؟ حکمت اجتماعی‌شان خوب است؟» باید در مدارس، علاوه بر کتاب خدا، حکمت هم تعلیم

شود. منظور قرآن از حکمت در «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» فلسفه نیست بلکه به یک معنا، قدرت حدس صائب است؛ یعنی بدون مقدمات علمی یا تجربی بتوانی نتیجه را درست حدس بزنی، از بس ذهنت درست کار می‌کند!

چه می‌شود که خدا به بعضی‌ها حکمت می‌دهد و به بعضی‌ها نمی‌دهد؟

چه چیزی باعث می‌شود خداوند به بعضی‌ها حکمت می‌دهد و به بعضی‌ها نمی‌دهد؟ خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» (جاثیه / ۲۳) آیا دیدی آن کسی را که خدای خودش را «هوی» قرار داد؟ کسی که «هوی» داشته باشد باینکه دانا و عالم است، خداوند گمراهش می‌کند؛ یعنی علم و آگاهی کافی هم دارد اما تصمیم غلط می‌گیرد و به نتیجه غلط می‌رسد.

ابلیس ملعون گفت: من با گناه و معصیت، انسان‌ها را هلاک می‌کنم و آنها با توبه و استغفارشان، من را هلاک می‌کنند، بعدش من با هوای نفس، آنها را هلاک می‌کنم. (پیامبر(ص): إِنَّ إِبْلِيسَ قَالَ: أَهْلَكْتُهُمْ بِالذُّنُوبِ فَأَهْلَكُونِي بِالِاسْتِغْفَارِ، فَلَمَّا رَأَيْتَ ذَلِكَ أَهْلَكْتُهُمْ بِالْأَهْوَاءِ، فَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ فَلَا يَسْتَعْفِرُونَ؛ میزان الحکمه / ۲۱۳۸۹) هوی خیلی از اوقات در کارهای خوب است، کار خوبی انجام می‌دهیم اما قبول نمی‌شود زیرا از روی هوای نفس انجام شده است.

برای رسیدن به حکمت باید هوای نفس را از بین برد

کسی که هوای نفس در او از بین برود، به اخلاص خواهد رسید و طبق روایات، نتیجه اخلاص، حکمت است (مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ عیون اخبار رضا (ع) / ۶۹ / ۲ / ۶۹) پس باید هوای نفس را از بین ببریم تا به اخلاص برسیم و خداوند به ما حکمت بدهد.

گاهی چهل روز اخلاص به خاطر خدا و گاهی یک کار بزرگ به خاطر خدا، چشمه های حکمت را از قلب انسان بر زبان انسان جاری می کند. از حاج آقای دولابی - که برخی از علما پیش ایشان زانو می زدند - پرسیدند: چه چیزی باعث شد شما به حکمت برسید؟ فرمودند: من خیلی به پسر بزرگم علاقه داشتم، وقتی از زیارت خانه خدا برگشتم، گفتند پسران از دنیا رفته است، خواستم ناراحت بشوم اما گفتم: خدایا تو خواستی، پس من راضی هستم. از فردای آن روز، این باب را برای من باز کردند.

از طرف دیگر، گاهی یک هواپرستی، یک نامردی یا یک گناه به ظاهر کوچک، باعث می شود انسان تا آخر عمر به سمت قعر جهنم هدایت شود. لذا در روایات هست که گناه را کوچک نشمارید، ممکن است برای یک گناه، خداوند بفرماید دیگر نمی بخشمش! (رَبِّمَا عَمِلَ الْعَبْدُ السَّيِّئَةَ فَيَرَاهُ الرَّبُّ فَيَقُولُ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَا أَغْفِرُ لَكَ أَبَدًا؛ محاسن / ۱ / ۱۱۷) (فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطُهُ مَعْصِيَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ؛ خصال / ۱ / ۲۰۹)

با وجود ابهام در امتحانات الهی، هر لحظه نیاز به هدایت خداوند داریم

با توجه به ابهامات دین و امتحانات الهی باید هر لحظه از خداوند بخواهیم دست‌مان را بگیرد و هدایت‌مان کند، هر لحظه نیاز به هدایت خداوند داریم. عاقبت‌به‌خیری مسئله بسیار مهمی است، برخی از اهل دل، فرموده‌اند هر زمانی که برای عاقبت‌به‌خیری خودتان نگران شدید، به فاطمه زهرا(س) متوسل بشوید؛ مادر برای عاقبت‌به‌خیری فرزندش دعا می‌کند.

ما را به عزاداری فاطمه زهرا(س) راه داده‌اند؛ مانند عمار و سلمان! درباره سلمان فرموده‌اند «سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» (تفسیر فرات کوفی / ۱۷۱) شاید بتوان گفت که اهل بیت (ع) ما را هم از خودشان دانسته‌اند، اما این را بدانیم که زییرتنها کسی بود که برای دفاع از فاطمه زهرا(س) شمشیر کشید، اما عاقبتش چه شد؟ باید برای عاقبت‌به‌خیری خودمان نگران باشیم و به مادر پناه ببریم...

اجلسه چهارم |

راه رسیدن به حکمت و اهمیت آن در زمان ظهور

امکان ندارد تفکر انسان تحت تأثیر تمایلاتش نباشد
مخالفت با هوای نفس موجب حکمت می شود
تمایلات خوب، باید در ما باشد تا به حکمت برسیم
«دوست داشتنِ اهل بیت (ع)» رمز حکمت است!

علیرضا پناهیان، در آخرین جلسه از سخنرانی ایام فاطمیه در هیئت ثارالله قم، دربارهٔ روش رسیدن به حکمت گفت: «برای رسیدن به حکمت باید هواپرست نباشیم! باید سعی کنیم که تفکر ما تحت تأثیر تمایلات خوب ما باشد و تحت تأثیر هوای نفس ما نباشد. هوای نفس، یعنی تمایلات زشت و بی ارزش انسان و طبق روایات، هوای نفس ضد عقل است.» در ادامه فرازهایی از این سخنرانی را می خوانید:

بدون قدرت تحلیل و تشخیص، نمی‌شود درست دین‌داری کرد

اگر بخواهیم دین‌داری کنیم، به خدا مقرب بشویم و به سعادت برسیم باید از دانایی برخوردار باشیم، اما دانایی کفایت نمی‌کند. برای تطبیق دانایی‌ها به مصداقیش و فهم اینکه «چه زمانی باید چه کاری انجام داد؟» باید قدرت تشخیص هم داشته باشیم. وقتی می‌خواهیم زمان هر کاری را بفهمیم، باید بتوانیم زمان‌شناسی کنیم، این دیگر اسمش «دانایی» نیست؛ «قدرت تحلیل» است. بنابراین بدون قدرت تحلیل، نمی‌شود درست دین‌داری کرد. قرآن می‌فرماید «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمِهِ» (جاثیه، ۲۳) خدا آدم‌های هواپرست را علی‌رغم داشتن علم، نابود می‌کند.

بحث درباره قدرت تحلیل، قدرت تشخیص، زمان‌شناسی و قدرت تطبیق-که شاید همه اینها را بشود ذیل «حکمت» جمع‌آوری کرد- مسئله‌ای است که باید خیلی از آن حرف بزنیم، خصوصاً درباره علماء دین! البته هر مؤمنی که به تعلیم کتاب احتیاج دارد، به تعلیم حکمت هم نیاز دارد، چه رسد به کسانی که می‌خواهند مؤمنین را هدایت کنند!

این حکمتی که در «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» آمده است، اختصاص به علما ندارد، ما هم-برای دین‌داری- باید حکمت داشته باشیم و به ما هم باید حکمت آموخته بشود.

وقتی امام‌زمان (ع) بیاید، چطور تشخیص بدهیم که ایشان امام هستند؟

نه تنها علما و خواص جامعه، بلکه عامهٔ مردم هم باید اهل تشخیص باشند. بعضی‌ها ساده‌اندیشانه فکر می‌کنند که اگر امام‌زمان (ع) تشریف‌فرما بشوند، دیگر نیازی به قدرت تشخیص نداریم درحالی‌که لااقل باید بتوانیم تشخیص بدهیم که «ایشان امام‌زمان هستند!» وقتی حضرت را ببینید چطور تشخیص می‌دهید که ایشان واقعاً امام هستند؟ برای شناخت امام‌زمان (ع) به قدرت تحلیل، قدرت تشخیص و قدرت زمان‌شناسی نیاز داریم.

یک نفر می‌پرسید: «من چطور مطمئن بشوم که شخص ولیّ فقیه، مورد تأیید امام‌زمان (ع) هست یا نه؟» گفتم: فرض کن شما را به خیمهٔ امام‌زمان (ع) ببرم، طبیعتاً می‌پرسی: از کجا بفهمم که ایشان خودِ امام‌زمان است؟! اگر شما را پیش پیامبر (ص) هم ببرم، خواهی گفت: از کجا مطمئن بشوم که ایشان پیغمبر است؟ آخرش باید بگویی: «فرشتهٔ الهی (جبرئیل امین) بیاید تا مطمئن شوم که ایشان پیامبر خداست!» حُبِ مشرکین مکه هم، همین را می‌گفتند!

دل‌های بیماری که قدرت تشخیص ندارند، با معجزه هم حق را نمی‌پذیرند!

تو باید قدرت تشخیص داشته باشی، همان قدرت تشخیص است که به شما نشان می‌دهد «این شخص، بر حق است و

کارش درست است و آن شخص، کارش درست نیست!» در زمان صدر اسلام هم مردم بر همین اساس تشخیص می‌دادند که رسول خدا(ص) واقعاً پیغمبر خداست.

دل‌های بیماری که قدرت تحلیل و تشخیص نداشتند، اگر معجزه هم می‌دیدند، حق را قبول نمی‌کردند! چنین کسانی اگر با معجزه موسی(ع) هم ایمان بیاورند، با بازی سامری، گوساله پرست می‌شوند!

از امام صادق(ع) درباره آیه «لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» (لقمان / ۱۲) پرسیدند و گفتند: اینکه «به لقمان حکمت دادیم» یعنی چه؟ حضرت فرمود: «أُوتِيَ مَعْرِفَةَ إِمَامٍ زَمَانِهِ» (تفسیر قمی / ۲ / ۱۶۱) یعنی خدا کاری کرد که لقمان، امام زمانش را بشناسد. اگر حکمت داشته باشی، می‌توانی بفهمی که این آقا، همان امام زمان(ع) است. حالا اگر متصلب در الفاظ نباشیم و فکر کنیم، می‌شود به این نتیجه رسید که شناختن نائب امام زمان(ع) هم جزء حکمت است.

امام(ره) می‌فرمود به علمای زمان شناسی مراجعه کنید / زمان شناسی، جزء حکمت است

حکمت مجموعه‌ای از این توانایی‌هاست؛ قدرت تشخیص، قدرت تحلیل و زمان شناسی. حضرت امام(ره) - قریب به این مضمون - می‌فرمود که به علمای زمان شناسی مراجعه کنید. (صحیفه امام / ج ۲۱ / ۲۸۹) حالا سؤال این است که طلبه‌های ما

کجا درس زمان شناسی می خوانند؟! بعضی ها افقه فقها بودند، اما در جریان انقلاب «زمان شناسی» کردند! حضرت امام (ره) از دست این افراد، چنان خونِ جگری خورد که آرزوی مرگ کرد!
 (صحیفه امام/ج ۲۱/ص ۳۳۲)

شخصی پیش امام صادق (ع) آمد و گفت: می خواهم یکی از غلام هایم را بفروشم یا آزاد کنم، اگر بفروشم پولش را صدقه خواهم داد، چه کار کنم؟ آقا فرمود: بستگی به زمان دارد؛ یک زمانی آزاد کردن غلام خوب است، یک زمانی هم وضع مردم خراب است لذا باید غلام را بفروشی و صدقه بدهی. بین الان چه زمانه ای است؟ (إِنَّ الْعِتْقَ فِي بَعْضِ الزَّمَانِ أَفْضَلُ وَ فِي بَعْضِ الزَّمَانِ الصَّدَقَةُ أَفْضَلُ...؛ کافی/۶/۱۹۵) یعنی باید بفهمیم این کار بهتر است یا آن کار؟ من که مکلف هستم، باید زمان شناس باشم، چه رسد به کسی که معلم من است!

اسلام می خواهد ما مستقل باشیم و در تشخیص و تصمیم گیری، روی پای خودمان بایستیم

به کسی که در آدم ذی نفوذ است «ولیعجه» می گویند؛ یعنی کسی که آدم به او اعتماد می کند و حرف هایش را می پذیرد و دیگر زحمت فکر کردن به خودش نمی دهد، مثلاً تطبیق ها (مصادق ها) را از او می پرسد. کسی که به تو علم می دهد، اسمش «معلم» است، اما کسی که در مقام عمل، راهنمایی ات می کند، به او «ولیعجه» می گویند؛ مخصوصاً اگر در بست به او اطمینان کنی!

اسلام خیلی دنبال این است که ما مستقل باشیم و- در تشخیص و تصمیم‌گیری- روی پای خودمان بایستیم. در روایات آمده است که با این و آن، در کارهایت مشورت کن، اما آخر سر هر چه به ذهن خودت رسید عمل کن. یعنی خودت را به این و آن، وابسته نکن و روی پای خودت بایست.

هم مشورت کن، هم فکر کن (البته بدون هوای نفس) این بهتر از آن است که انسان به دیگران اتکاء کند و بردهٔ این و آن باشد. در روایات مکرراً آمده است که در آخر الزمان «ولائج» کارکرد خودشان را از دست می‌دهند (يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَّلِيحَةٍ وَ بَطَانَةٍ؛ غیبت نعمانی/ ۱۸۰) یعنی طوری می‌شود که دیگر کسی نمی‌تواند بگوید «ما مرید فلانی هستیم!» این قدر خدا آزمایش‌ها و فتنه‌ها سر مردم می‌آورد که مردم تک‌تک، خودشان اهل فهم و تشخیص بشوند نه اینکه به دیگران اتکاء کنند.

ملتی که روی موج و جوّ تصمیم بگیرد و انتخاب کند، سعادت‌مند نمی‌شود

خودت باید بفهمی، خودت آخر سر باید تصمیم بگیری، اسیر موج و جوّ جامعه نشو! رأی‌گیری‌ها در انتخابات شاید یکی از مصادیق روایات فوق باشد. آخرش هرکسی خودش رأی می‌دهد و روز قیامت هم باید بایستد و جواب بدهد. در روز قیامت هیچ‌کسی نمی‌تواند حرف بیخود بزند! «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (نبا/ ۳۸) باید پاسخ بدهی که چرا این رأی را دادی؟ کار مملکت را دست چه کسی سپردی؟ تو به اندازهٔ سهم خودت

مقصر هستی، چرا بدون تفکر و بررسی، به حرف دیگران اعتماد کردی؟ تو خودت باید فکر می‌کردی و تصمیم می‌گرفتی.

مردمی که با رأی بدون بررسی و صرفاً از روی جوّ جامعه یا طبق میل و علائق سطحی خودشان، یک مسئول را انتخاب کرده‌اند، در اشتباهات او شریک هستند. هریک از ما باید در برابر خداوند، جواب بدهیم؛ کسی در پاسخ به خداوند، نمی‌تواند بگوید «دلم می‌خواست!» مگر می‌توانی با حیثیت، آبرو و منافع یک ملت «با دلم می‌خواهد» برخورد کنی؟! علما باید به ما یاد بدهند و بگویند که این‌طور زندگی کردن شرعاً اشکال دارد. سعادت‌مند نمی‌شود ملتی که روی موج و جوّ تصمیم بگیرد و انتخاب کند؛ مگر اینکه از این روش دست بردارد. اینها جزء تقوای سیاسی است.

نسبت به امام‌زمان (ع) باید التزام قلبی داشته باشیم نه صرفاً التزام عملی! / لازمۀ التزام قلبی، قدرت تشخیص است

وقتی امام‌زمان (ع) تشریف‌فرما بشوند باید بتوانیم تشخیص بدهیم که دستورهای ایشان درست است و الا در برابر ایشان مقاومت خواهیم کرد! حتی قلب ما هم باید فرمان حضرت را تأیید کند و الا در مقابل فرمان حضرت، نق خواهد زد!

حُب مگر چه می‌شود، اگر ته دلمان یک ذره نق بزنیم؟ قرآن می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/ ۶۵) به خدای تو سوگند ای پیغمبر! اگر در یک مسئله‌ای

قضاوتی بکنی یا در موضوعی-که محل اختلاف است- داوری کنی، آن کسی که ته دلش یک ذره نسبت به دستور تو، نق بزند(هرچند در عمل، دستور تو را اجرا کند) ایمان ندارد! یعنی «اگر در عمق دلش تسلیم نشده باشد، به خدای تو قسم که ایمان ندارد!»

بعد از ظهور، نمی شود نسبت به دستور امام زمان (ع) نق زد و ظاهرسازی کرد. «التزام عملی به ولایت فقیه» مربوط به قانون اساسی کشورمان است، اما طبق قرآن کریم، در رابطه با پیامبر(ص) و امام معصوم-آن هم در مقام حکمرانی و دستور- «التزام قلبی» لازم است! لذا وقتی امام زمان (ع) تشریف آورد، باید قدرت تشخیص داشته باشی تا با امر مولایت قلباً هماهنگ باشی. یا اگر از قبل هم آن مسئله(دستور حضرت) را خودت متوجه نبودی، وقتی حضرت آن را فرمود، باید بتوانی بفهمی و بگویی «بله، همین است!» اگر این را هم نتوانستی بفهمی، لااقل یک حرف غلطی در مقابل دستور حضرت به دلت هم نیاید که بخواهی پای آن حرف غلط خودت بایستی!

گاهی تشخیص ولی خدا در «مصداق عدالت» با تشخیص شما تفاوت دارد

حضرت موسی به حضرت خضر گفت: می خواهم پیش شما شاگردی کنم. خضر نبی فرمود: اگر می خواهی با من بیایی سؤال نکن (قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا؛ کهف/۷۰) رفتند در کشتی نشستند، خضر شروع

کرد به سوراخ کردن کشتی! موسی (ع) اعتراض کرد. بعضی‌ها در این باره می‌گویند: «خضر داشت ظلم می‌کرد، درحالی‌که باید عدالت داشته باشد و الا ولایت ندارد!» در پاسخ می‌گوییم: اگر تشخیص ولیّ خدا، در مصداقِ عدالت با تشخیص شما تفاوت داشت، تکلیف چیست؟! بار دیگر وقتی خضر نبی، جوانی را کشت، موسی (ع) اعتراض کرد. اعتراض سوم هم وقتی بود که دیوار خرابی را تعمیر کرد، درحالی‌که مردم آنجا از دادن غذا به آنها خودداری کرده بودند.

اگر قدرت تحلیل نداشته باشی و نتوانی حکمت دستورها و کارهای امام‌زمان (ع) را بفهمی، حضرت به جای اینکه جهان را اداره کند باید مدام برای توضیح بدهد! باید قدرت تحلیل داشته باشی تا مثل موسی (ع) با خضر (ع) برخورد نکنی و دربارهٔ قضاوت‌ها و دستورهای امام‌زمان (ع)، سؤال نکنی و ایراد نگیری. چون ممکن است امام‌زمان (ع) در یک مسئله‌ای، داوری کند و شما دلیل درست بودنِ داوری حضرت را نفهمی.

باید آمادگی روحی داشته باشی تا امر مولایت را بپذیری

باید آمادگی روحی داشته باشی تا امر مولایت را بپذیری، امام صادق (ع) یکی از دوستان‌شان را نشان دادند و فرمود: هیچ‌کسی مثل ایشان نیست. گفتند چطور؟ فرمود: اگر یک انار به او بدهم و بگویم نصفش حلال است و نصفش حرام، در دلش هم سؤال پدید نمی‌آید. (مَا وَجَدْتُ أَحَدًا يَقْبَلُ وَصِيَّتِي وَيُطِيعُ أَمْرِي إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ؛ رجال کشی / ۲۴۶) (عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ،

قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَاللَّهِ لَوْ فَلَقْتُ رُؤْمَانَهُ بِنِصْفَيْنِ فَقُلْتُ هَذَا حَرَامٌ وَ هَذَا حَلَالٌ لَشَهِدْتُ أَنَّ الَّذِي قُلْتُ حَلَالٌ حَلَالٌ وَأَنَّ الَّذِي قُلْتُ حَرَامٌ حَرَامٌ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ رَحِمَكَ اللَّهُ؛ رجال کشی/۲۴۹)

برای دوره بعد از ظهور، باید این قدر، قدرت تشخیص داشته باشید که اگر امام زمان (ع) از بین چند نفر از شما-که با هم رفیق هستید- یک نفر را به عنوان رئیس انتخاب کرد، کم نیاورید و قلباً بپذیرید. شلمقانی، یکی از علماء برجسته زمان-در دوره نیابت خاص حضرت- بود. او تعداد زیادی کتاب نوشته بود و کتاب‌هایش آن زمان در میان شیعیان، مطرح بود. اما وقتی امام زمان (ع) یک جوان را به عنوان نائب دوم خود معرفی کرد، او کم آورد و نپذیرفت و توسط حضرت، ملعون شد.

درد هرکسی میزان درک و فهمش را نشان می‌دهد

درد هرکسی (دغدغه اصلی هرکسی) میزان درک و فهم او را نشان می‌دهد. یکی از اولیاء خدا، عابدی را-از بنی اسرائیل- دید که خیلی عبادت می‌کند. خدا فرمود: عبادت او ارزش ندارد، چون زیاد عقل ندارد. آن ولی خدا، یک مقدار با او معاشرت کرد. عابد گفت: این علف‌ها دارد خشک می‌شود، چرا خدا چهارپایان خودش را به اینجا نمی‌فرستد تا این علف‌ها اسراف نشود! (...وَمَا لِرَبِّكَ حِمَارٌ فَقَالَ لَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ مَا كَانَ يَضِيعُ مِثْلُ هَذَا الْحَشِيشِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْمَلِكِ إِنَّمَا أُثِيبُهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ؛ کافی/۱۲/۱)

درد بعضی‌ها-نسبت به انقلاب و جامعه اسلامی ما- در حد یکی

دوتا رفتار غلط و بی بند و باری است که در جامعه می بینند، اما درد امام (ره) چه بود؟ اینکه «جهان را از یوغ ستم آزاد کنیم» توجه به مسائل و اولویت های اصلی، نیاز به قدرت تحلیل دارد که هرکسی این قدرت تحلیل را ندارد. کجای قرآن این حرف ها را نوشته است؟ همان جایی که فرمود «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه/۲) قدرت تشخیص و داشتن تحلیل درست، چقدر مهم است؟ شما اگر از یک عالم دینی، سوآلی بپرسی و او نتواند جواب بدهد، بد است ولی اگر از یک عالم دینی، تحلیل بخواهی و تحلیل او کج و معوج باشد، خیلی بدتر است!

حکمت چگونه به دست می آید؟ مخالفت با هوای نفس موجب حکمت می شود

فردی پرسید: اینکه حضرت امام (ره) فرمود «سراغ عالم زمان شناس بروید» چه روایتی در این باره داریم؟ گفتم در روایت هست: اگر کسی عالم به زمانش باشد، پراشتباه نمی شود. «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ» (کافی ۱/۶۱) روایت دیگری می فرماید: به علمایی مراجعه کنید که این گونه باشند: «مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ» (وسائل الشیعه ۲۷/۱۳۱) و مخالفت با هوای نفس، موجب حکمت می شود.

حکمت، ضد هوای نفس است. از امام صادق (ع) نقل شده است: «الْحِكْمَةُ وَضِدُّهَا الْهَوَى» (محاسن ۱/۱۹۷) نمی فرماید که نفهمی، ضد حکمت است! بلکه می فرماید: هوای نفس، ضد حکمت است. چرا؟ چون هوای نفس، تفکر انسان را تحت تأثیر

تمایلاتِ پست و بی‌ارزش قرار می‌دهد.

امکان ندارد تفکر انسان تحت تأثیر تمایلاتش نباشد

تمایلات انسان همیشه اداره‌کنندهٔ اندیشهٔ او هستند و امکان ندارد تفکر انسان - به‌طور مطلق - تحت تأثیر تمایلاتش نباشد. حالا سؤال این است که تفکرات و اندیشهٔ ما، تحت تأثیر کدام یک از تمایلات ما باید قرار بگیرد و تحت تأثیر کدام تمایلات ما نباید باشد؟ مثلاً آیا تفکر من نباید تحت تأثیر تمایل «حقیقت‌طلبی» باشد؟ آیا تفکر من نباید تحت تأثیر عشق به خدا باشد؟ حقیقت‌طلبی و «عشق به خدا» جزو تمایلات بسیار خوب ما هستند. اگر تفکرات من تحت تأثیر این تمایلات خوب نباشد، در واقع من مریض هستم «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (بقره/۱۰) چنین آدم بیمار دلی، هرچقدر بیشتر فکر می‌کند، دورتر می‌شود.

برای رسیدن به حکمت باید هوای پست نباشیم! باید سعی کنیم که تفکر ما تحت تأثیر تمایلات خوب ما باشد و تحت تأثیر هوای نفس ما نباشد. هوای نفس، یعنی تمایلات زشت و بی‌ارزش انسان و طبق روایات، هوای نفس ضد عقل است. (الْهَوَىٰ ضِدُّ الْعَقْلِ؛ غررالحکم/ ۸۱۳)

تمایلات خوب باید در وجودت باشد تا حکمت راه بیافتد / اخلاص موجب می‌شود خدا به تو حکمت بدهد

اساساً تمایلات خوب، باید در ما باشد تا حکمت راه بیافتد.

مثلاً یکی از این تمایلات خوب، علاقه به امور جاودانه است. می‌فرماید: «فُرَّةٌ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ» (نهج البلاغه / خطبه ۱۹۳) اگر چیزهایی را که جاودانه است دوست داشته باشی، حکیم می‌شوی، اصلاً همین دوست داشتن، تو را حکیم می‌کند.

برای اینکه به حکمت برسی، مخلص خدا باش، اخلاص یعنی: خدایا «نیست در لوح دلم جز الف قامت یار؛ چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم!» اخلاص یعنی عشق به خدا و بیرون کردن غیر خدا از دل. اخلاص موجب می‌شود خدا به تو حکمت بدهد.

حکمت، تحت تأثیر تمایلات خوب انسان است / دوست داشتن اهل بیت (ع) رمز حکمت است!

حکمت تحت تأثیر تمایلات خوب انسان است و محبت اهل بیت (ع) یکی از مهم‌ترین تمایلات خوب در وجود ماست. حالا اگر اهل بیت (ع) را دوست داشته باشیم، خدا چقدر به ما حکمت می‌دهد! اصلاً رمز حکمت همین است! امام صادق (ع) فرمود «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ حَقَّقَ حُبَّنَا فِي قَلْبِهِ جَرَى يَنْابِيعُ الْحِكْمَةِ عَلَى لِسَانِهِ» (محاسن/ ۱/ ۶۱) اگر کسی ما را حقیقتاً دوست بدارد، چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می‌شود. رسول خدا (ص) هم درس‌خن شریفی می‌فرماید: هرکسی اهل بیت مرا دوست بدارد خدا به او حکمت می‌دهد. (مَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيُحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي؛ مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة / ۸۴)

حالا از کجا بفهمیم محبت مان به اهل بیت (ع) صادقانه است؟
 زیاد روضه بروید! روضه، علف‌های هرزه سرزمین دل را از بین
 می‌برد. کشاورزها برای اینکه از شرّ علف‌های هرزه خلاص بشوند
 زمین را آتش می‌زنند. اگر می‌خواهی علف‌های هرزه هوای نفست
 را آتش بزنی، بیا برویم در خانه نیم‌سوخته مادرمان حضرت
 فاطمه زهرا (س)....